

او باعث بیرونی از مفسد ان شد و به جلد و سے این خدمت بر منصب را دوسره سکم پانصدی ذات دویست سوار افزوده گشت در چاردهمین او عرضه شد فرزند پایا خرم رسید که فیل عالم کمان که رانار آبدان نازش نام بود با هفتاد و نیم زنجیر دیگر بدست بسادران شکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحب شنیزگر قمار خواهد گشت.

### جشن هشتمین نوروز از جلوس چایون

آغاز سال هشتم از جلوس چایون مطابق سلطنت احمدی

دو پندریگ مگری از شب جمعه و شهر صفر گذشت آفتاب عالم تاب به برج محل که خانه شوکت و شرف است پر نوافگن گشت و صباح آنکه غرہ فردودی ماه بوده باشد مجلسی جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجیر دست داد و در وقت نجومی که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم بیسم تقرر دولت خانه چایون را با قشنه نفیسه و جواہر و در معن آلات آلمین لبست بودند در همین وقت نجسته فیل عالم کمان که یافت خاصه شدن داشت با هفتاد و نیم زنجیر فیل دیگر از نزد پایا خرم از فیلان را اهدا شد از نظر اشرف گذشت و باعث انساط خاطر و ت�ه ایان گشت روز دوم نوروز در سواری آمنا یعنی آنوب دانسته بران سوار شدم وزریسیار سے ثار شد در تاریخ سوم منصب افتخار خان را که دو هزاری ذات پانصد سوار بود سه هزاری ذات د هزار سوار تقرر فرمودم و به خطاب آنفت خانی که دکس هم از سلسله آنها بین خطاب سرفرازی یافته بودند سر بلند ساختم و پر منصب دیانت خان پنجم پانصدی ذات دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را پر منصب پنج هزاری ذات د دو هزار سوار از اصل دافتخار سرفراز ساختم حب الاتهاس پایا خرم پر منصب سبک خان بار هم پانصدی ذات دویست سوار پر منصب دلاور خان پانصدی ذات دویست سوار و پر منصب کشن سکم پانصد سوار افزودم و پر منصب سرفراز خان پانصدی ذات دسی صد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیکیش آصفت خان از نظر اشرف گذشت و در هم اعتماد الدوله پیکیش خود گذشتند درین دو پیکیش نفایس نیز نظر دادند اینچه پسند خاطر افتاد گرفتیم تئم را بازدادم چین قلعه خان با برادران و خویشان و شکر و جمیعت پر خود از کابل آمد و سعادت ملائم داشت در یافت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات دسی صد سوار داشت پر منصب هزار و پانصدی داشت سوار سرفرازی یافته بخدامت جیل القدر بخشی گری در خانه به شرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت در ۵۱- این ماه همایت خان که پر آوردون خان اعظم و پسر اد عبد الله مقرر گشته بود آمده ملائم داشت که در ۱۹ مجلس

شرط ترتیب پافت درین روز پیش مهابت خان از نظر اشرف گذشت و نیل خاصه روپ سند نام بجهت فرزند پر فرستاده بعد از گذشتمن روزند کور فرمودم که خان عظیم را با صفت خان به سپارند که اور اور قلعه گوایمار نگاهدار و چون غرض از فرستادن او به قلعه آن بود که میباشد اور صدم را نابنا بر را بخطه و جتنی که به خسرو دار و نفاق و فسادے از و بوقوع آید حکم فرمودم که اور اور قلعه بطریق پندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراخت و آسودگی از خوردگی و پوشیدن بجهت او آمده و میباشد از همین قلعه خان را در همین ذرها منصب روپ هزار و پانصد هی ذات و هفت هند سوار از اصل و اهدافه سفر از ساختم و بر منصب راج خان که به دارا شد و لایت بحکم بعض بود پانصد هی ذات و سوار افزوده شد در ۱۸-اردی بجهت خسرو را منع کور نش نمودم و بسبب آن بود که بنابر شفقت عطفت پدر می والتماس والده های دیگر شیره های او مقرر فرموده بودم که همه روزه کور نش می آمده باشد چون از سیما که او آثار شفقتی دخواهی ظاهر نمی شد بعیشه طول و گرفته خاطر بظر در می آمد فرمودم که به کور نش درینجا بد در زمان والد بزرگو ارم مظفر حسین میرزا درستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسب صفوی که فند صهار وزمین داور و آنخد و در تخت و تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان و آمدن عبیدالله خان اوزبک بدان ملک عربی فرستادند که ما از عده نگاهداشتن این و لایت بیرون نمی توأم اگر یکی از بندی های که در گاه را بفرستند تا این محل را بد و پریم و خود را وانه ملازمت شویم چون آن یعنی را مکر رعفن داشتند نمودند شاه بیگ خان را که احوال بخطاب خان نمود و را نے سفر فراست بدارانی و حکومت فند صهار وزمین داور و آنخد و در فرستادند و فرامین عخایت آمیر په میرزا یان نو شته ایشان را بدر گاه طلب فرمودند بعد از آمدن عخایات شامل حال هر یک نموده و لایات که دو سه هر ابر فند صهار جمع داشتند بد انها محبت شد عایات اسرا نجایی که با پست از آنها نشده رفته رفته آن و لایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگو ارم پر محبت خدارفت و میرزا درستم را به همراهی خانخانان به صوبه دکن فرستادند در آنجا اند که اپه جا گیری سه داشت چون تخت و سلطنت بوجود من آرا یش باقی است اور از دکن بعده داگه رغایت نموده بیکی از سرحد های بفریسم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی تر خان که حکومت نمکه و فند صهار و آن نواحی متعلق بدو بود پر محبت خدارفت بخطاب رسید که اور ابه تخته فرستم تا آنجا جو هر داتی خود را خاطر شان ساخته آن ملک را به عنوان اپنده دیده محابیت نمودم عقیده آن بود که از و در آن سرحد خدمت با بوقوع آید بخلاف توقع مصادر چیگونه خدمنه نشد ظلم و تعدی را بجا رسانید که خلق بسیار سه از سلوک رشت او به شکوه در آمدند و خبرے چند از و شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندی های

در گاه رابه طلب اتفاعین نموده اور ابد رگاه طلبیدم در بست و ششم اردی بست اور آورند چون ظلم و تعدی از او به خلق خدا بی رسانیده بود بازخواست آن پنجه فدا کے عدالت لازم گشته اور ابانی را سلکم کن سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسانیده شود و ادبی انجمن تسبیح یا نعمت دیگران تسبیح و محبت پذیرگر دند چشم درین روز خبر شکست احمد افغان رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در پولم گذر که خالی پرشاور واقع است با احوال قاچروه پوسته بود خانم دران با جمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سرراه آن وسیله داشت و درین آستانه شنبه زمیش بولاغ بعتقد خان رسید که احمد او بگوت تیراہ که در بست کرد بیهی جلال آباد واقع است هسته بمحبت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعت اخیه از نموده بودند پاره را کشته و چندی را برای کرد و بخواهد که بیهی در تیراہ فرستد و اراده مانعن جلال آباد و میش بولاغ دارد بخود رسیدن این خبر معتقد خان با جمعی که با او بودند به سرعت تمام روانه شود چون همیش بولاغ رسید جاسوسان جنت شخص غمیم میفرستد صحیح چهارشنبه ششم خبری آید که احمد او در همان جا است نیکه بعنایت آن درباره این نیاز مند در گاه آنی است نموده احوال قاچروه را در فوج میازد و خود را به غمیم رسیدند غمیم با چهار پیغمبر از سوار و پیاده مادر دیده بخود و بغلت تمام شسته در گان او بود که بغیر از خانم دران درین نواحی نوبه باشد که با او چیزه تو اندشت چون خبر رسید احوال بادشاہی بد ان نجسته برگشته رسید و آثار و علامت شکر ظاہر رسید که دماغه مردم خود را چهار توپ ساخته خود پر بلندی کر پس بندوق اند از رفتار داشت و برآمدن بران بد شواری رسیدند شسته مردم خود را به جنگ می اندازد و برقند ازان احوال ناپیوره آن تمهیل را به شسته تفکیک گرفته بیک کثیر را به جهنم میفرستند معتقد خان با شکر قول خود را بهراول رسانیده غمیم را فرست نمیاده از آن داشت و رسیده شسته تفکیک رسیده اند او دپاک دپاکنیزه برمیدارند و سه چهار کرده تعاقب نموده فریب هزار و پانصد تفسوار و پیاده بقتل رسیده و بقیه ایشان اکثر نیزی دموده طرف اند اخته قرار بفرار رسیده اند احوال قاچروه شش شب در جنگ گاه بسیار پیغمبر ایشان صده رسیده اکرده بر پرشاور نیزی آورند و گله منارها در آنجا میسازند و پانصد سراپ و موشی بپیشگاری دمال و اسلمه پیار آن شش صده رسیده اکرده بر پرشاور نیزی دموده طرف از مردم روشناس کسے ضایع نی شود شب پنجمین غرہ خور داد به غرم شکار فیض توجه پیکشیدم روز جمعه ده قلاوه شیر را به تفکیک زدم در چهلین روز میزوهن گشت که نقیب خان بر رحمت خدارفت خان مشار این از ساده ایت سیفی و قزوینی الاصل است فراز پدر او رسیده عجید اللطفی هم در اجیر پوده دو ماه پیش از آنکه دفات باید کوچ او که با یک دیگر انس و الفت تمام داشتند و دوانده روزه ده روزه در بخاری تپ گزرا نیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که اوران چشم در پیلوس زن او که در دین روفه متبرکه خواجه نزرگ از نهاده بود نهاده چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احمد بند

بۇ نوع امد بىلەد دے این خدمت بە خطاب شکرخانى سرفراز گشت و ديانىت خان كە بە ادوى سې پور بە خدمت با باخورىم دىرسانىد  
بعضىيە احکام مىھىن گىشى بود بېنھىم ماھ خورداد آمد و از سرپارىپا تۈزك با باخوم مىھىن مات خوب بعرض رىسانىد فداست خان كە از گۈن  
ایام شاھزادى من بود بىن از جلوس رەغايىتىم بانقىد درىن شکر او را بىشى ساختە بودم در دوازدەھىمن ماھ دەنيعىت چىيات پىرى  
مېرىزاسىتم چون از گىرده ھاست ناخوش خود اھلارنىداست دېشىمانى بىكىد دەردەت و مردى تىقىسى آن شىد كە تىقىسى است او را بە عفو  
مقبول و مقرىدۇن گۈواند در آخىر ھىمن ماھ او را بە حىضرە طلبىسىدە تالانى خاطردا نۇدەم دەخلىعىت پوشانىدە حىكمى كە بە كۆزىش و سلام  
مى آمد، باشد در يازىد ھىمن ماھ تېرىشىپ بىكىشىدە با دەپىشە از فەيمىخانە خاصىيە دەخلىعىت پوشانىدە حىكمى كە تىقىنى دەت محل نايىند  
آخىرا ام ئەظاھىر شىد كە بىچە ما دە يك سال داشى ماھ دېچە زىنۇزدا ماھ دەشكەن دادلىي ماڭىز بە خلافت تۈلدەدەي كە اڭىز بىچە از شىكەن دادلىي  
فردەي آينىد دېچە فىيل اڭىز بىبارمى آيدە چون بىچە از ما دەرىجداشد ما درپەخاڭىسا لە ئاسانىدە آغاز سەربانى دا با به گىز نۇد دېچە  
لمحە افتادە بەعد ازان برخاستە متوجه پەستان مادر شىد ۲۷ مەجىلس گلاب باشى كە از زمان تىدىم بە آب پاشى مشھورىست و از سوم  
مقرىدە پېشىيانىست مەتقىد گشت درچىم امە داد خېر فوت را جەمان سىڭىر بىرىد را جەن دەركور از عمەدە ھاست دەلت والد بىرگو ارام پود  
چون اڭىز بىندە ھايى درگاھ را مرتىبە مرتىبە خەندىت دەكىن فەستادە بودم او ھىم از تعىنات این خدمت بود بىن از گۈن دەن خەندىت  
وفات يافىت مىزابىعا دەنلىڭىر اڭىز خەلقى رىشىد او بود بىرگاھ طلب نۇدەم چون از ایام شاھزادى گى طریقە خەندىگارى بىش دەپىش  
بە من داشت با آنگەر بىاست دەكىن زىرى سىسلە آنها مەطابقى خەنابىلە كە درېندوان مەمولىست بە ما سىڭىر بىر جەكت سىڭىر كە كەلەن  
او لا دەر راجە بود و در ایام چىيات او وفات يافىت بىرىد من او را منظور نداشتە بىعا دەنلىڭىر را بە خطاب مېز زارا بە مەناز ساختم  
دې منصب چارھزارى دا ئات دەسە ھزار سوار سەرفرازى يافىت و انبىير كە دەلن آبا دەجىداد او بۇو با دەرمەت كە دەم دەلەنی وزارەت  
خاطر مەها سىڭىر نۇدە پانىسىدى بىن منصب ساقى او افزو دەم دەلايت كە بەر را بە انعام او مقرىدەشىم دەكەر دەخىر مەصۇع دا سې دەلىت  
بىجەت او فەستادەم دەشىم این ماھ كە امە داد باشد ئىنۋەر دەر مزاج خود يافىتىم رەفتە بېتپ دەر دەرىشىدە بە مەلا خەنە آنگە بىسا دا  
أختىلائى باحوال ئاكى دېندە ھايى خەدارا ياد بىنېنى را از اڭىز محىمان دەزدې يەكان نېھان داشتە حىكمى دا بىسەر انىز ئاكى دە ساختم خىنە  
رۇزىچىن گۈشتەت از محىمان حۆيم عەممەت بېتپ از نور جان بىكىم كە از دەخۇدەپەران زىرى گەمان نداشتىم سەجىپس را بىن قىسىمە محىم  
دە ساختم پەرنىز از خوردىن خورشىما ئەگەر گران مى نۇدەم دەباندك يايە خەدا ئەپك فەاعت كە دەھەر روز تىقا عەدە مقرىد بۇ ئەنخىن  
خاصل دەھام دەجەر دە خەلخانە بە طرقى مەتعاد بىرمى آندىم تا آنگە دەپىشە آماز فەعەت ئەظاھەر گشت بعضىيە از بىز رەگان مەطلع گەشتىد بىلەد و ئە

از اطبای محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح از مان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور افشار نو و مچون تپ مغافقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورد و شد آن معنی باعث زیادت ضعف و کمی قوت گشت در آنراست نشویش و غلبه سستی بر داشته منوره خواجهه بزرگوار فتحم و در ان آیشانه منیر که صحبت خود را از باری تعالی در خواستم و صدقات دندرات قبول نمودم اسد تعالی مجھن فضل دارم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته تخفیف بافت و در درسر که شدت عظیم را است به نصرت و علاج حکیم عبدالشکور فرشت و مراج در هر چهل بیست و دو دروز بحالت اصلی باز آمدند و های درگاه بیل سائر خلاائق په شکرانه این عطیه بزرگ تصدیق قات که از راندند تصدیق ایچ یک را بول نکردم و فرمودم که هر کس در خانه خود هر چه خواهد بتفقر اقسام نماید و در هم شهر ور خبر رسید که تاج خان افغان حاکم پنهان وفات بافت از امر اسے قدم این دولت بود در بخاری بخاطر گذراند و بودم که چون صحبت کامل روزی گردید چنانچه از باطن از حلقة گوشان و معتقد این خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را بسیب وجود خود میدانم ظاهر اینزگوش خود را سوراخ نموده در جو گر حلقة گوشان ایشان داخل باشم چشنبه و دار دهم شهر پور مطابق شرحب گوش خود را سوراخ نموده در هرگوشی یک دانه مردارید آبدار و کشیدم چون نمیعنی مشاهده نهاده بگان درگاه و مخلصان ہوا خواه گشت چه جمعی که در حضور ور بخی که در سرحد بودند همگی تباش و مبالغه گو شهای سے خود را سوراخ نموده به دل دلایی که در جو اسیر خانه خاص بود در بیشان مرجمت پیشند زیرت بخیش حسن اخلاص گشته تا آنکه رفته رفته سلطنت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز چشنبه بیست دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس ذر شمسی در دیوان خانه خاص آرامش گشت و بدستور مقرر شرائط بجا آوردند در همین روز بیزار اجنبی دشکو کامرا و دو سنگا م پوطن خود را خصت یافت و بعد از آنکه از دو سه ماه زیاده تو قت نکند در بیست و هفتم ماه هر خبر رسید که فریدون خان برا لاس در اودسے پور بر جست خدا و اصل گشت از طبقه بـ لایسه بعیزانه و سردار سه نهاده بود چون این ظانه را درین دولت حقوق ایسا و نسبت بیشمار است سر علی پسر اور ازو ازش نموده په نصب هزاری نات و سوار سفر از ساختم بنابر خدمات پسندیده که از خانه دریا یو قرع آرد و هزاری بمنصب ذات او افزودم که اصل و اتفاقه شش هزاری ذات و پنج هزار سوار باشد ششم آبان فرادران خبر آوردند که در شش کرد چهی سه شیرویده شد بعد از نیم روز متوجه شده برس را په نهض شکار کرد م در ششم ماه نذ کور ہنگامہ دبوانی آغاز شد دو سه شب در حضور خود فرمودم که نهاده های درگاه با چکد چکر باز پیمان نمودند بردها و باختهاد اتفاق شد در پیش دهم این ما نعش سکند سین قرار را که از خدمتگاران قدیم من بود در دستان شانه زدنی خدمت بسیار کرده از اودسے پور که محل نزدیل فرزند سلطان خرم بود با جمیر آور دن بقرار دان و هم جرگه ای او فرمودم که نعش اور ابرده در کنار گالاپر اماشگر بسیار ندخدتگار سے با اخلاص بود در دار دهم از رو و در

کے اسلام خان درجات خود از زمین واران کوچ کر ملک او در آن تھا و لابت شرق واقع است گرفته بود با پسر اودنو د چهار زنجیر فیصل از نظر گذشت از فیلان مذکور چند سے داخل فیلان خاصہ شدند در چین تاریخ ہو شنگ پسر اسلام خان از بیگانہ آمد و سعادت آستان پس دریافت و وزیر جمیر فیصل پشکش و بمصد عصر دیک صدر پیغمبر مذکور گذرا بیند در شہر از شہماں دی بخواب می ڈینم کہ حضرت عرش آشیانے پر من میلکو بند کے بابا گناہ غریز خان را کہ خان عظیم است بجهت خاطر من بخشن بعد ازین خواب بخاطر فرار داد کم اور از قلعہ پر طلبم در حوالی اجیر در رہ واقع است و زیارت صفا و در آن تھا این در رہ چشمہ ظاہر شد کہ آب آن در چمگیرے در آن و پسنداد جمع یشود و بشرین آبهاے اجیرین آب سنت وابن در رہ وابن چشمہ بحافظ جمال معرفت و مشورست چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم کہ عمارتے در خوراں جا بسا زند چون محل مستعد و قابل تربیت بود در مدت یک سال جائے و مقامی ترتیب یافت کہ روندہ ہای عالم مثل آن جائے نشان نہی دیند و حفظے چهل گز در چهل گز ساختہ بودند و آب چشمہ را بخوارہ درین حوض جاری ساختہ نہ افوارہ ده دوازده گز میجھد و بر کنار این حوض نشینہ عمارت بافتہ و مخین در تربیہ بالاے آن کہ تلاپ چشمہ در انجا واقع است جائے موزو دن دایوانہ سے دلکش و آرامگاہ ہائے خاطر پسند بعضی ازان مصروف و نقش بعمل استادان امیر و نقاشان چاہکہ سنت ساختہ پرداختہ اند چون خواستم کہ نام آن مکان نسبتے نام مبارک من و اشته باشد نام آنرا چشمہ نور نہادم محلا ہیٹے کہ دارد ایست کہ باہستے انجما و مقام در شهر سے عظیم باگذر گاہست کہ خلاق را بران عبور اوفقادی واقع می بود ازان تاریخی کہ تمام یافته اکثر اوقات پنجشینہ ہا در جمعہ اور میلگذر انہم فرموم کہ بجهت انہام آن شعر ایمانی فکر کنند سید اے گبلانی زرگر باشی این مصروفہ را کریں

### محل شاه نور الدین جمائی

تاریخ یافت خوب نوشہ فرمودم کہ بر بالاے ایوان عمارت پایان آن قطعہ رابر شنگ نقش کردہ نصب کنند در ادایل ماہ دی سو دا گران ازو لایت آمدند و انار بزد و خرپڑہ کاری رکھ سرآمد خروزہ ہائے خراسان است آور دند چنانچہ جمیع بندہ ہای در کاہ دامرے سرحد ازین میوه حصہ یافتہ بلوازم شکر گزاری میعم حقیقی پرداختند تا غایت گویا فردا علاۓ خرپڑہ و انار را درین افتہ بودیم تا آنکہ ہر ہے از بد خشان خرپڑہ واز کابل اماری آور دند غایبا آن خرپڑہ و انار ہیچ گونہ مناسبتے ہانار بزد و خرپڑہ کاریزند اشتر چون حضرت والد بزرگوارم را انار احمد بر لانہ پر میوه میں در غبیت تمام بود افسوس بیار خورده شد کہ این میوه ہا کا شکے دریاں کم کریں خیش آنحضرت ازو لایت بہہند وستان می آمد تا ازان بھرہ در و مخطوط میگشتند ہمین تاسف بعطر جمائی دارم کہ مشام شریعت شان ازین ذعطر یا

نگشت این عطر اخراج است که در زمان دولت ابد پیوند مابهی والده نور جهان بیکم بظهور آمد درینگاه می که گلاب میگیرند فی الجمله چربی بر بالا سکه طرف نمایے که گلاب را گرم از کوزه بر می آزند در انجام طاهر مشود آن چربی را آنکه اندک جمع ساختند چون از گل بسیار گلاب گرفته شود قد محسوسه از این چربی بهم مرسد در خوشبویه و عطریت بود جهراً است که اگر یک قطره از آن برکفت دست مایده شود مجلسی را عطری سازد و چنان ظاهر مشود که چندین غنچه گل سرخ بیکبار در شکفتگی آمده باشند شوخي دلایلیت بولئے نمی باشد ولیما رفتہ را بحاجتی آرد و جانها سے پر مرده را شکفتگی سازد بجلد و سے این اخراج یک عقد مردارید منحصر آن عطا فرمودم سپسنه سلطان بیکم نور العدد مرقد با حاضر بودند این رونعن را عطر جانگیری نام نهادند درینجا ایهه ایهه هندوستان اختلاف تمام شاءده بشود در چهلین فصل دی در لاهور که داسمه است میان ولایت و هندوستان درخت توست بار آورد و بهان شیرنی و لطف افیتمکه در وقت خود بسیان زند مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معنی را واقع نویسان آنجا نوشتر بودند در چهلین یام بخت خان کلانوت که به عادل خان نسبت نام وارد چنانچه برادر زاده خود را بعقد او در آورده و اورادر گوینده گی در پت گفتن خلیفه خود ساخت است در بیان درویشان و فقیران ظاهر گشت او را طلبیده واستفسار احوال او نموده در رعایت خاطر اد کوشیدم در مجلس اول ده بزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه فسم و یک عقد قبیح مردارید با ونیشیدم و اورا همان آصف خان ساخته فرمودم که بوده از احوال او چهردار باشد این معنی ظاهر گشت که خود بیهه اذن و رخصت عادل خان آمده با آنکه عادل خان او را باین بیان فرستاد تا خفیفست کنگایش آنجا را در یانه خبر شخص بجهت او ببرد و غالب ظن آنست که او باین همه نسبت بیهه نجیز عادل خان نباشد و دلیل بر صحبت این معنی عرضه شد است که میتوحال همین چهلین که درین ایام بعنوان ایلچی گری در چهار پراست نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که اینچه نسبت به بخت خان از جانب بندگان حضرت ب نوع آمد گری با آن شفقت در محبت درباره من از قوت فعل الله است بیرون چهست در رعایت او افزوده تا آنجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازی می بافت شبها بلازم است بسر بربر در پهایه که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است و آن امور س نام نهاده می شنو اینه تنه احوال در تاریخ که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین از زیارت این سنت زیر با و آورده بودند که زنگ اصل بین دو موافق بزنگ طویل است بلکن در چشم از دو چک نراست یکی از خصوصیات این جانور آن است که تمام شب باسے خود را بر شاخ درختی و پاچویه که او را بران نشانیده باشد نمده کرده خود را نشیب می سازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد بر بالا سکه طرف این شاخ درخت می نشیند اگرچه میگویند که جانوران را هم عبادتی پیاشد اما غالب ظن آن است که این فعل بیهه او باشد آب مطلق نمیخورد و طبیعت او کار زیست میکند یا آنکه بقا سے حوانات باش است در ماه همن اخبار خوش

پیاس پی رسید او لَ خبر اخیتار کردن را امیر شنگ اطاعت و بندگی درگاه را گفت این تقدیم آنست که چون فرزند سعادت نشد بلند اقبال سلطان خرم از جست شاند نجات بسیار خود معاشر جا سے چند که بواسطه زیسته آبجه دهاد صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در اینجا نشستن نجات نداشت بلکه نباشد و از جسته دو ایندیان افواج فاہرہ تنها قدر بکه بگردد لاحظه شدت گرداد اکثرت با این و ایسر شدن اهل دعیمال اکثر سکنه آن دیار کارهای ای ایونی تنگ ساخته بود که معلوم اد شده که اگر زمان دیگر برین دش بر دیگر داران نکش آواره و یا گرفتار خواهد شد لاعلایح اخبار اطلاع است و در تقویتی کرد و سو به کرن نام خالو سے خود را بهرداش چهاله که از مردم غیر فریبیده او یو پیش آن فرزند اقبال فرستاد و الامس نمود که اگر زمان فرزند را در جسته ایام ایشان لذت شدن از تقدیم برادر است اون نموده تسلی خاطر اد شود و شان نیچه بسیار که از پرسه اد بگیر و او خود آمد و لازمه شد ای ای فرزند نماید و پیسر جانشین خود را که کرن است بدرگاه والا فرستاد با بطریق سراسر راه چنانچه در حلق بند و های این درگاه نخستگی پر داشتند میتوانند نهاده بدرگاه داشتند پیش از این امدادن بدرگاه اطاعت دار و بنابرین آن فرزند نیز ایام ایشان را همراه ملاشک العدد بدوان خود کرد اور این از این ایام این میهم به خطاب افضل خانه سفر فرمودیم دستور داش پیش رسانی خود را که بعد از اصرام این کار به خطاب برآسی رایان متاز شد بدرگاه والا فرستاد و قیمت را معرفه خدراش است چون پیشنهاد داشت دالنهمت مهر دست آنست که تا مکن باشد خانواده باسے قدریم را خراب نه سازیم غرض اصلی آن بود که چون را امیر شنگ داشته اد منفرد را باستحکام کوهستان و مکان خود باشد و هیچکم بادشان هنده دستان را نماید و اطاعت نماید که اند در ایام دولت من این مقدمه از پیش نزد حسب الامام این فرزند تقدیم برادران بعفو نموده فرمان عناابت آینیز که سبب خاطر جمعی اولیشده دشان نیچه بسیار که عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان آن فرزند نوشتم که اگر ذهنی نماید که این مقدمه موقوع آید این خدمت خدود را لخواه ما کرده خواهد بود و آن فرزند نیز اینها را همراه ملاشک احمد دستور داش پیش را امیر شدن تسلی از نموده همده آید این خدمت خدود را لخواه ما کرده خواهد بود و آن فرزند نیز اینها را همراه ملاشک احمد دستور داش پیش را امیر شدن تسلی از نموده همده بمراجم و عنایات شاهنشاهی ساختند و فرمان عناابت عنوان دشان نیچه بسیار که را باود و اوند قرار یافت که روز یکشنبه میبست و ششم ماه بهمن اربافر زمان آنده آن فرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بسیار که از حاکم زاده های دلایت گجرات و خیرماهی فتنه و فساد بود رسید که احمد خعالی به کرم خود اور اینیست و نابود ساخت با جل طبعی درگذشت سوم خبر شنگیت میزبانی که به قصد گفتن فلکه دندر سورت استفاده ادمام نموده آمده بود در خورمیان بند رند کور دیمان انگریزان که پناه بدین بند را در دند در آسے چنگ افتاده اکثر جهاده ای از آتش بازی انگریزان سوخته شد تا چارتا ب مقاومت نیادره گریزان گشت و کس نزد مقرب خان که حاکم پناه در گجرات بود و سرت دور صلح زد و اطمین نمود که ماجهیت صلح آمده بودیم نه به قصده جنگ انگریزان این چنگ برای یختند و دیگر خبر رسید که چندین از

را چوتان کرد و گشتن عنبر را بخود قرار داده بودند و همین تاریخ کمین کرد و فرست جست خود را با دیمیر سانند و زخمی نافع از دست بیکی از آنها بود بسیار مردی که در گرد عنبر بودند آن را کشته عنبر را بمنزل دیمیر سانند پیچ نماید و بود که مخدوی و معدوم گرداد اخیر این ماه که در بیرونها سے اجبری شکار شغول بودم محمد بیگ لازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانید و عرضداشت که را آما با پسران خود آده شاهزاده را لازم نمود و یقیت این تقدیر از عرضداشت اد معلوم میشود در حال رسے نیاز بدرگاه ببیه نیاز آورد و سجد و شکر بجا آورد م اسپ فیل و خبر مرصن به محمد بیگ نمکور عنایت کرد و اور اخطاب ذوالفقار خان سرفراز فرمود م از ضمون عرضداشت چنان علوم شد که روز یکشنبه ۲۷ ماه بهمن را آما با آداب و توره کنیده با ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را لازم است کرد و دیگر لعل کلان شهور که در خانه او بود با پاره مرصن آلات دهفت زنجیر فیل که بعضی ازان لائق خاصه بود و از فیلان او که بدست یقیتاوه بود همین ماده بودند راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از دست کمال عنایت نسبت با پیش آمدند چنانچه و قیکه را آما پایه آن فرزند را گرفته غدر تقصیرات خود بخواست آن فرزند را اقبال من در سرا در برگرفته اور آستانی بزعمی نمود که باعث خاطر جمعی او شد خلعت فاخره و شمشیر مرصن دا سپ بازین مرصن فیل خاصه با پیر آن نقره با عنایت کرد و چون از جمله مردمی که از بحاجت او بودند بیشتر از صد کس بود که قابل سرو پاد ادن باشد صددست سرو پاد پنجاه راس اسپ دوازده چهاره مرصن بازنا و ادچون زیند اران است که پسر جانشین با پدر بیکجا بلازم سلطان سلطانین کی آیند او هم این شیوه را امر عی داشته کرن را که پسر صاحب پیکه او بود همراه نیا و رده بود از نجابت که ساعت رو اند شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال از نجا آخره باز همان روز بود اور از خصت نمود تاریخ فته کرن را بلازم است فرسته بعد از فتن اد کرن آمد و لازم است کرد پاد هم خلعت فاخره با شمشیر و خبر مرصن دا سپ بازین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته رداته در گاه دالاشد سوم اسفند از دن با جمیر از شکار معادرت واقع شد و فته دیمیر همین تاغایت تاریخ نمکور که ایام شکار بودیک ماده شیر را سپه پیک دیمیر ده نیله گاو شکار شد و بود شاهزاده کامگار روز شنبه دیمیر ماه نمکور در ظاهر موضع دبورانی که نزدیکی شهر اجیرد واقع است نزدی نموده و حکم شد که جمیع مردان باستقله رفته هر یک در خور حالت نسبت خود پیشکش گذراند و فرد اکه روز یکشنبه باز دیمیر باشد به سعادت لازم است مشرفت گردد و در روز دیگر شاهزاده به کوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهی آن فرزند بر خدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص دعا گشت و دپرورد و دھری از روز گذشته که ساعت لازم است بود دوست کور فرش در بافت و سجدهات و تسلیمات بجا آورده بیکهزار اشرفي و بیکهزار و پیغمبر اطهاری نمکنیزه از تهر و بیکهزار دو پیغمبر ایان تصدیق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغاز گر قشم دسرود و اور ابوجیده په بیکر با نیما و فواز شای

خاص انتخابی خشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نمود و تصدق باز پرداخت معروف داشت که اگر حکم شود کران به سعادت بجهد  
نمود کوشش سفر از گرد فرمودم که اورابیا در زنجیرشان بآداب تصریح اخراج کوئی مسافر بعد از فراغت کوئی مسافر نموده حسب الاتصال فرزند خرم حکم  
گردید که اورابیر جرگه دست راست تقدم ایستاده کنند بعد از آن خرم حکم کرد که تمارفته دالده باشد خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه  
که مشتعل بود بر چار قبض مرصع و قبایه زربفت و یک تسبیح مردارید پان فرزند خمایت شد و بعد از قسم خلعت خاصه و اسپ خاصه  
با زین مرصع و فیل خاصه محبت شد و کران را پس از خلعت فاخره و شمشیر مرصع سفر از ساختم دام او منصب داران جماعت جماعت  
به سعادت و نیش و سجد و سر بلندی یا فته نذر گذرانیدند و هر یک در خور خدمت در تبره خود بعنایات سفر از گشته چون بدست  
اوران دل کرن که حشی طبیعت و مجلس نماید و در کوہستان بسر برده بود ضرر دو و نیما بر آن بزرگ در مرمتی تازه می نمودم چنانچه  
در روز دوم ملازمت خبر مرصع در روز دیگر اسپ خاصه هراسیه با زین مرصع بد دعایت شد درین روز جو ربار محل رفته از جانب  
نور جهان سیگم حکم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین و فیل سر بلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مردارید گران به محبت  
نمودم روز دیگر قبل خاصه با ملایر مرحب شد چون در خاطر بود که آر هر چیز با داده شود سه دست بازو سه دست جو ره دیگر  
عفنه شمشیر خاصه و یک بکتر و یک جوش خاصه و دو انگشتی یک نگین محل و یک نیکن نمود بد دعایت نمودم دور داده باز ما نمود که  
فرمودم که از جمیع اقسام افسوسه گرفته باقایه و نماد پیغمبر دار هر قسم خوب شوئے با اطرافیه طلا و ددمترل محل گجراتی و افسوسه را در صد  
خوان نماید و احمد یها بدست دودش گرفته در دو انجانه خاص و عالم حاضر ساخته و مجموع بد مرحب شد نمودم و ثابت خان پیشه در  
مجلس بیشتر آئین سخنان نمایق و کنایه های سه صریح بر اعتماد الدوام و پسر او اصفت خان پیگفت پیکر در تبره اعتراض نموده اور ا  
ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بزیج وجہ با خود بس نیامد چون خاطر اعتماد الدوام را بسیار غریز نمیداشتم و با سلس ایشان نیستم  
و چون نموده باشد بود نمیعنی بر طبع من گران می آمد با آنکه شیوه بی تقریب و بی جهت با سخنان ناخوش لفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت  
که آثار رفت و آز ردگی تمام در پیش راه اعتماد الدوام خاکره گشت صیلح آن بدست یکی از خدمتمندیهای درگاه اور ایه نزد اصفت خان  
فرستادم که چون شب سخنان بیزه نسبت به پدرت نمود کور ساخته باور ایه پسر دم خواه در بخشاخواه در قلعه گواییار هر جای خواهی نگاہدار و  
ناد ایکه تلافی و تدارک خاطر پورت نمکند گناه اور انجو ایم خشید حسب الحکم اصفت خان اور ایه قلعه گواییار فرستاد درین ماه  
جها نگیر قلی خان با اضافه منصب سفر اگشت و دیوار و پالندی ذرات و دو هزار سواره اضافه عنایت شد احمد بیگ خان که از  
بنده یا ای قدیم این دولت است در سفر صوبه کابل از دیگر تغیرات بوقوع آمد و مکررا از نفاق دنار سایه های اوقیان خان که

سروار شکر بود شکوه نمود بالضرورت اور ابد رگاه طلب نودم و بجهت تنبیه و تادیب به مهابت خان پس از در حکم کرد تلقیه رئیختن گاه دارد قاسم خان حاکم بنگاه را فقط بعد اعلیٰ پیشکش فرستاده بود و نظر گذشت چون صفا بسط کرد هم کرد ویشان در رهاب حاجت را که در رگاه و الاجع شده باشد بعد از دو پیشکش بیشتر بیشتر در آورند درین سال بین روش در ویشان را به استفاده حفظ خود پنجاه و پیغمبر را پیغمبر کاک و نو و هزار هیله زمین و چهارده موضع در پیشکش داشت و شش قلبه زراعت و یازده هزار خرد را شایی مرحمت نمودم و مقصده وسی ددد اند مر واپس پیشکش سی و شش هزار روپیه پیغمبیری از نجد ها که از روس اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند غذایت کردم در او اخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار هگهی و پیغمبر از شب یکشنبه بازدیم بین ماه گذشته در بلده بر ای پورالله تعالی از ذخیر شاهزاده مر او بفرزند ارجمند سلطان پروردی پسر که رامت فرمود اور اسلطان دور انداش نام نهادم.

### جشن و همین نوروز از جلوس ہمایون

از روز شنبه غرہ فروردی ماه ستمبر مطابق ششم شهر صفر ۱۳۰۲ هجری پنج پل گذشته حضرت پیراعظم از برج ووت بشرخان محل تزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه هگهی از شب یکشنبه برخاست دولت چلوس نمودم جشن نوروزی و آئین بندی پیش از ساقی ترتیب یافت شاهزاده های و لاقدر و خواین عظام و اعیان حضرت وارکان سلطنت تسلیم بسار کیادی بجایه آوردن روز غرہ بر منصب اعتمادالدوله که پنج هزاری ذات و دو هزار سواره بود هزاری ذات و سوار افزوده شد و به کنور کرن و جانگیر قلی خان در این روزنگاری وی ایوان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصفت خان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جهابه و مرصع آلات و طلا آلات و آتشیه از هر قسم و از هر خبر ترتیب داده بود تفصیل دیده شد و اینجہ پس خاطرا و فقاد مو azi بستاد و پیغمبر را پیغمبر و درین فروردین شمشیر مرصع معمد پر عله و بند و بار بیکن و بیک زنجیر فیل به جانگیر قلی خان مرحمت شد چون اراده توجیه بطرف دشمن و آنچه و دفتردار خاطر و دبه عبیدالکریم معمور سے حکم فرمودم که به منته در قته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرتو تغییر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت کنند و روز سوم پیشکش راجه نرسنگه و پیغمبر در آمد و بیک لعل و چند دانه مردار یاری دیک زنجیر فیل بد رجه قبول او فقاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدی ذات دو صد ده از افزوده شد که دو هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار باشد روز نیم علم و نقاره با اعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصفت خان هزاری ذات دو صد ده افزوده شد که چهار هزاری ذات دو هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن غذایت نمودم که بیو عد منفرد در رگاه حافظ شود همین نهاد:

پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم خیر پسند خاطر او فقاد کشن خیز را زرا جهزاده های دلایت نمکوٹ بخطاب را حکمی سفر از  
گردید و نجفیت به ششم پیشکش اتفاقاً داده داده در پیشنهاد نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از درسته شفعتی نشام  
پیشکش او دیده شد از جواہر و مرصع آلات و افسوسه تیغه سه موازی یک لک روپیه تقبیل او فقاد تهمه بازگشت شد و نهضتیم بر منصب  
کشن سخنگوی که دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم درین روز در حوالی چشم نور یک شیر شکار شد و نهضتیم کرن با  
بر منصب نجفیت به از ذات و سوار سفر از ساختم دیگر نسخه خرد از مردارید ذر مرد که لعله دریان بود و با صطلاح ہند و ان آنرا اسمن کو بند  
با دعایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که چهل و اھنافه دو هزاری ذات و هزار سوار باشد و  
بر منصب حاجی بیه از ریک سی صد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگه پانصدی ذات اھنافه نو دم که دو هزار و پانصدی  
ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد و نهضتیم که کوت شد دوازده گھری از روز نمکور گذشت از جانب غرب آغاز گرفتن کرد و  
از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر عظیم در عقده ذنب نگذشت شد و از آغاز گرفتن تاروشن شدن بیشتر گھری گذشت تصدیقات از  
هر پس و هر خیز از فلان ذات و جوانات و جو بات به فقر او سایکن و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگ  
از نظر گذشت انچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار و پیه بود پیشکش بیادرخان حاکم قند صهار درین روز گذشت مجموعه بچاره  
روپیه رسید و هزار از شب گذشت مطابق شب دو شنبه بست فهم صفر به طالع توں در خانه بابا خرم از دفتر اصفت خان پسرے متول  
شد او را در ارشکوه نامز نهادم امید که قدم ابرین دولت ابد پیوند و بر پر را قبا المندش بمارک دیمیون باشد بر منصب سید علی  
باره پانصدی ذات و سی صد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اغفار ختم  
از نظر در رآمد از جمله پیشکش او موازی چهل هزار و پیه تقبیل افتاد درین روز بر منصب خرد بیه از ریک سی صد سوار و پیشکش  
سنگی خان پانصدی ذات دو صد سوار افزوده شد در روز یازیم پیشکش مرفی خان از نظر گذشت از جمله جواہر و پیغت قطعه لعل  
و یک تسبیح مردارید و دو صد بفتاده داشت ایگر برداشته ایچه از پیشکش او تقبیل افتاد موازی یک لک و چهل دیگر هزار و پیه بود در دار و دیگر  
پیشکش مزادر اجده بخاد سنگو در اوت سنگر از نظر گذشت در نیزه دیم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبی دیگر الماس یک عقم  
مردارید و پنج ایگستری و چهار دانه مردار بد کلان و پاره افسه که مجموع سی دو هزار و دیگر باشد تقبیل افتاد روز چهار دیم بر منصب خود  
ابوالحسن که سه هزاری ذات و پیغت صد سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وزیر ادارخان مهندسیم در پنجاہی ذات  
دو صد سوار اھنافه حکم شد که دو هزاری ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد درین روز مصطفی پیک فرستاده دارا سے ابراهیم

سعادت ملارست و ریافت بعد از سرانجام فتح گرجستان برادر عالی‌تقدار او را با تابت مشتعل بر اثر محبت و اهانه صداقت فرستاده بپنجه در اس اسپ و اشتر و چند قوشه حلب که از جانب روم محبت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سگ فرنگی کلان در زده که دور طلب آن ایمانے رفتی بود بست او را نه ساخته بود و نبظر در آورد و ترضی خان بخدمت نسبت فخر کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در معموره عالم باستواری و استحکام آن قلعه شان نمیداند درین روز خصت یافت از ابتدائی که صیانت اسلام بپایارهند و سلطان رسیده تا این زمان محبت فرجم که او زنگ سلطنت وجود این نیازمند درگاه آئی آراستگی دارد و پیغمپار از حکام دلاطین گذشتند بست بر این نیافرته آندرایام والد بزرگ او ارم پکرتیه شکر پنجاب بر سر این قلعه تعین شد و مدنه در قلیل و معاصره داشتند آخر الامر منظوب پیرست که قلعه بدست در نیاده آن شکر به ممی از آن فرود ترقیر گشت و وقت خصت فیل خاصه با تایپر تلفی خان مرحمت نودم و راجه سویچ مل ولد راجه با سوم چون دایت اتصال بین قلعه بوتیعن یافت و بمنصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سویچ سنگه از جا وجا گیر خود آمده ملارست کرد و یکصد عدد اشرافی نذر گذرا نمیدند و معتقد هم پیشکش میرزا ششم ناظر در آمد و خبر مرصع و یک پیغم بردارید با چند طاف پارچه دیگر زنجیر فیل و چهار اسپ عراقی درجه قبول یافت تمه بازگردانیدم پانزده هزار روپیه ثابت آن شد و درین تاییخ پیشکش اعتمادخان که شهرده هزار روپیه پیغمبایت در آمد از نظر گذشت روز بیجده هم پیشکش جانگیر قلی خان دیده شد از جواهر و اقمشه په مقدار پانزده هزار روپیه قبول او ختا و بمنصب اعتمادخان که مقتضی ذات و دویست سوار بود و هشت صدی ذات و سی صد سوار افزودم که اصل و احتفاظ هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی افریب که از پایهایان قرارداده بود و مرض اسماں هنگذشت روز هشتم که پیشنهاد بود بعد از گذشتن دو پرس و چهار نیم هرگز آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت به سعادت و فروردی جلوس نودم و مردم تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند چون یک پهار از روز نه کور باقی مانده متوجه حشیر نوزدهم پیشکش همایت خان بمحب قرارداد در انجان بنظر دادند از جواهر تیکی دامفع آلات داشتند که از هر قسم دار و هر غیر بخاراطر بسیار ترتیب داده بود از جمله چندوه مرصن که حسب الاتماس اوزن رگران سرکار ساخته بودند اند و دیگر تیکت مثل آن در سرکار غاصه من نبود یک لکمه روپیه پیغمبایت شد سوا ای آن از جواهر و دیگر اجنبیان یک لک دسی و هشت هزار روپیه برداشته شد لحق که پیشکشی نایان بوده مصطفی پیگز فرستاده و ای ایان بیست هزار روپیه که از هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت پست بعد غفاریه پانزده کس از امیر و کن فرستادم راجه بکراجیت پیگز خود خصت یافت و پرم نرم خاصه با در محبت شد و همین روزها که خبر مرصع به مصطفی پیگز لپی غایت نودم بمنصب پوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود پانصدی ذات و دو صد سوار افزودم در بست و هم

ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار سفر از شد و ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بمنصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزود و می بینست خان درین روز با چاگیر خص شد و حاجی بیه او زیک بخطاب از مک خانی سر بلند گشته بجا گیر خصت یافت بهادر الملک از تعینات شکر کن که منصب دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و یک صندوق داشت با اتفاق پانصدی ذات دو هزار سوار ممتاز گشت بمنصب خواجه تقی که هشتصدی ذات دیک صندوق داشت و هشتاد سوار بود و دو صندوق دیگر افزوده شد و بیست و نیم بمنصب سلام احمد عرب دویست سوار اتفاقاً نظر گشت که هزار و پانصدی ذات دو هزار سوار باشد از اپان خاصه اسپ سیاه ابلق که دارا است ابران فرستاده بود به مهابت خان عنایت نودم آخر در پیشنهاد خانه با باخترم فرمذ تا آنکه در شب آنجا بدم پیشگی دوم او درین روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یک قطعه لعل مشهور را نماید که در روز ملازمت بان خرزند گذرانیده بود و جو هر یان برشsst هزار روپیه قیمت نموده بوند گذرانید اما آنقدر که تعریف پیکر و مذبذب و فرن این لعل هشت چانک است و سابق را بمالدیو که سرو اقبیله را مخورد از ریان عده بند و سان بود و نصرت بیداشت و از ویرا و چند رسن نتغل گشت و او در ایام پیشانی و ناکامی به رانمای او و سه نگمه فردخت و آن و برانمای پرتاب با بن رانمای اسنگ آن تعالی یافت چون بینتر ازین تخفه در سلسله آنها بود با تمام فیلان خود که با اصطلاح پندران چهارمیگویند در روز ملازمت افزون آنها المند با باخترم گذرانید و من حکم کردم که دران لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم درین ملازمت رانمای سه نگمه پیشگی نمود و چند چیز دیگر هم دران روز پیشکشها است با باخترم قبول او فتاوی از اچملی صندوق پیچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بوند با چند قطعه زمرد و سر امگشتی و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها ممتاز هزار روپیه بیشتر درین روز که بخانه اور فشم پیشگی کلائے ترتیب دارد بونجینا چهار پنج لک روپیه اسپاب و نفایس نیز در آمد از جمیوع آنها موادی یک لک روپیه برداشته تهمه را با در محکم نمودم در بیست و هشتم بمنصب خواجه جهان که سه هزاری ذات ده هزار و هشت صندوق سوار بود پانصدی ذات داشت و چهار صندوق سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان اسپ و خلعت و خبر مرضع علم و نقاره در محکم نمودم در خصت صوبه بهار از زانی داشتم خدمت عرض کرد را که به خواجه چاگی محمد تعلق داشت چون وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود در محکم فربودم سی صندوق سوار بمنصب دلاور خان افزوده شد که هزاری ذات دسوار باشد چون ساعت خصت کنور کرن نزدیک بود بینخواستم اور اینها به بزنگه اند ازینها خود آگاه سازم درین اثنا قرار دلان چهرا ده شبره اور دنده با آنکه قرارداد آن است که بغیر شیرز شکاره کنم به ملاحظه آنکه بهادر آنار قفقن اد شبره دیگر بهم نرسد بهمین شبره اد متوجه شدم و کرن ما همراه برد و پرسیدم که همراه ای که اینها بهادر آنار قفقن

بجای کے شیر را قبل داشتند و بعد محسب آفاق باد و شور شی در ہوا ابھر سید و فیل مادہ کہ بران سوار پودم و احمد شیر اور المضطرب داشت و در یکجا قرار نہی گرفت با وجود این دو مانع قوی تفکر را بجانب چشم او سراست کردہ آتش دادم احمد تعاشه بکرم خود مرد ازان را جه زاده شرمندہ نہ ساخت و چنانچہ قرار داده بود در میان چشم از زده اور اندیختم کرن در چین روزانہ تماں تفکر خاصه نمود تفکر اردی خاصی با در محنت نمودم چون پہ ابریشم خان پر خود خصت فیل غایبت نکرده بودم فیل خاصی اتفاق نمودم کیک فیل بہادراللک دفیل دیگر بہ وفادار خان عنایت نموده فرستادم مشتم اردی بیشت مجلس وزان فری ترتیب یافت و خود را پر نقرہ و دیگر احناں فن زن کردہ بستھان و محاجان تقبیم فرستادم و نداش خان بچانیکر خود کو در عویش ما لوه بود خصت یافت در چین روزانہ سلی بخواجہ ابوالحسن محنت نمودم در تابع نہم خان عظیم را که در آگرہ از فتحہ گوایہار آمدہ بود و حکم طلب شده بود اور فدر بائکل از تو تغییرات بسیار بوقوع آمدہ و اپنے در باب او بیل آورده بودم ہمچیق بان بود بوقینکه اور ابھضور من آور دند و چشم برو اوقناد اثمار خجالت در خود بیشتر از دیانتهم تغییرات او بعفو مقرون ساخته شال کہ در کردشتم با در محنت شد بکنور کرن یک لک در ب عنایت نمودم در احمد سویح سنگم در چین روز فیل کلانے ران راوت نام که از فیلان نامی او بود آور دند گذرانیده لحق نادر فیلی است داخل فیلان خاصه ساختم در دم پیشکش خواجہ جهان که از آگرہ بجهت من بدست پسر خود فرستاده بود بسط اشرفت گذشت از هر قسم چیزها بود بچهل هزار روپیہ قیمت شد در دوازدهم پیشکش خان دران که نیچ تاقورا سپ و دو قطاع شتر و سگان تازی در جانوران سکاری بود بسط در گذرانیده بود بیست زنجیر فیل دیگر راجه سویح سنگم پیشکش گذرانید داخل فیلان خاصه شد تیکر خان بعد از اینکه دست چهار ماہ در طارمت گذرانیده بود در پن روز مخصوص گشت سخنان بہ عادل خان پیغام واده شد و سود و زیان و دستی و دشمنی را خاطر نشان اذ نموده تعهدات کردہ چین فردا که مجموع این سخنان را معقول عادل خان ساخته اور اور راه دلخواہی و اطاعت در آور در وقت خصت ہم با دیگرها عنایت شد بجملہ اورین دست اندک چهار کار خاصه و چهار پاوشاه ژلوبہ و از تکلفات امر اکه حسب الحکم با نموده بودند فریب بہ یک لک روپیہ حساب شد کہ با در سیدہ است در چهار دسم منصب و جلد و سے خدمت افرزند خرم شخص شد منصب اور دوازده هزاری ذات دش هزار سوار بود و ببرادرش پانزده هزاری ذات دشہت هزار سوار بود فرمودم که منصب اور ابرابر منصب پر دیگر اعتبار نموده سوائی دیگر را بچینه انعام و جلد و سے خدمت با صاف و منظور دارند و فیل خاصہ پیچی کچ نام معه پرافق که دوازده هزار روپیہ قیمت داشت بد در محنت نمودم در شانزدہم فیل که بمهابت خان عنایت شد در ہفتہ ہم بر منصب راجه سویح سنگم که چهار هزاری ذات دشہ هزار سوار بود هزاری افروزه اور اپنے منصب پنجم هزاری پرسیلند ساختم حسب الامناس جهد الدخان بر منصب خواجہ عبد اللطیف که پانصدی ذات دلوست سوار بود

و دیست افزودم حکم شد که هزاری ذات و چهارصد سوار باشد عبده العزیز خان عظیم که در قلعه رتخته بور محبوس بود و با تھاس پدرش او را اطلبیده بودم بدرگاه رسید و بند از پایه او برداشتند خانه پدرش فرستادم در بیت و چهارم راجح سورج سنگه فبل دیگر فوج سنگار نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه این فبل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما بابان فبل اول نسبت ندارد از نوادر روزگار است و بیست و هر چیزی که آن شده در بیت و ششم بمنصب بعیض الزمان دله بیزنا شاهزاده که هفت قصدی ذات و پانصد سوار بود و صدی ذات آنها مقرر گشت و زمین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده های تقشیندی است از ما در آرا انتخاب شده لازمت نموده بیچاره راس اس اسپ پیشکش گذرانید فریباش خان که از کلکیان صوره گجرات بود چون بخاست ها حسب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احمد سے ادن مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند تا در گران را این پوس نشود بمنصب بارک خان سزاولی پانصدی ذات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفت قصدی سوار باشد در بیت و هشتم بک لک روپیه بخان عظیم مرحمت نمودم حکم شد که پرگنه ڈائسه در پرگنه کا سنه که موافق پنج هزاری ذات بیشود بجا گیرد مقرر یاشد و در آخر همین اوه جهانگیر قلی خان را بابرادان دخوشان به صوبه آنکه به جا گیر آنها مقرر است رخصت فرمودم درین مجلس بیست راس اس اسپ و قبله پرم زرم خاصگی داده از داده راس آهوده تلاوه سگ تازی بک مرحمت شد و دروز دیگر که غرمه خور داد بود چهل راس اس اسپ دروز دوم چهل دیک راس دروز سوم بیست راس که در عرض سه روز صد دیک راس بوده باشد باعماق کنور کرن مرحمت شد و در عرض فبل فوج سنگار فبل از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت برآجده سورج سنگه مرحمت نمودم در چشم ماه نذکور ده چهرو دده بقیاده بکریه بکریه عنبیت شد در بیستم بک زیحر فبل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقعه نویں کشیز نوشته بود که طالگدائی نام در دیشه مژاصل که چهل سال در یکی از خانقاہ های بلده نذکور مشردی بود در سال قبل از اینکه دریعت چیات باز پاره از وارثان آن خانقاہ استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشش درین خانقاہ و اعضا ه نایم آنها گفته که خین باشد اتفاقیه جاسے اخینار نموده چون مدست نذکور پرسی بیگردیه دوستان و عزیزان و آشنايان خود اطمینان نماید که هر من حکم رسیده که امامت که از زدن است پرده متوجه عالم آخرت شویم چندست که حاضر و نمایار گفت و شنود اشجع بوده اطمینان گفته که این انبیاء ابرین سراطلایع نیست چگونه این سخن را بادر تو ان نمود بیگرید که بنی خین حکم شده و بعد از آن بیکی از معتقد ان خود که از قاضی زاده های آن ملک است متوجه شده بیگرید که صحف مرآکه به هفت هدیه نکه می ازد بدهیه نموده هرفت برداشتن من خواهی نمود چون باگ ناز جمهوری از من خبر خواهی گرفت و این گلگله در روز پیشنهادیه داعی میشود و همه اسباب جهره خود را به آشنايان و مریدان قسمت نموده آخر چنان روز به تمام رفته غسل مینماید قاضی زاده نذکور بیش از اینکه باگ ناز بشود به خانقاہ آمده شخص احوال طلب نماید

چون بدر جمراه میسر سد و رججه را بیند کرد همی بیند و خادمی بر داشتند از خادم احوال راجی پرسد او میگوید که ملاس فارش نموده که تادر این خانه بخودی خود باز نشود برجه در نخواهی آمد ساخته ازین سخن گذشتند برجه باز نشود و قاضی زاده بآن خادم در می آیند همی بیند که رو به قبله بدر را نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشحال و استکان که ازین دامنه اتفاق پیش ای اسانی پرداز تو اند نمود بمنصب گردن را تھور دو صدی ذلت و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذلت و سی صد سوار مقرر فرمودم در بازدهم این ماہ پیشکش لشکر خان که سه فظا ر شتر و لانه و بیست پیاله در کافی خطای و بیست فلاحه سگ تازی بود از نظر لذشت در دوازدهم این ماه خبر مرصن با عبار خان مرحمت شد و بکرن کلکی که ده هزار روحیه قیمت داشت هنایت نمودم در چهاردهم به پسر بلند را خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امر سے غریب در پایا و بحسب آتفاق من درین شب در بحکم بودم احصل سخن آنکه کشن سگه برادر حقیقی راجه سودن حسکه از گوینده ای که کلیل راجه خود کو بود ب بواسطه کشتن برادر زاده خود گوپال داس نام چوانی که پیش ازین به مدته بدرست گویند داس قد کو رهنا لع شده بود از ا تمام داشت و سبب این نزاع طویله دارد انفعه کشن سگه تو قع آن داشت که گوپال داس چون در حقیقت برادر زاده راجه هم بود او با مقام این امر گویند داس را بگشود راجه بواسطه کار دانی و سر برای همی گویند داس فقط لظر از باز خواسته خون برادر زاده نموده به تعامل بگذرانید کشن سگه چون این قسم اغراض از راجه بدینجا طنزگزرا بیند که من اتفاقم برادر زاده خود بیکشم ذمی گذاهم که این خون بچشد مدته نمیعنی را در حاضر داشت تا آنکه در شب دیگر برادران و باران و ملازمان خود را جمع نموده اطمین این مقداره بیناید که امشب بقصد کشتن گویند داس میردیم بحرچی شد و بجا طرز داشت که بر این ضرر داشته باشد رسدر این خود ازین مقداره بخیر قریب به صحیح صادق با اتفاق کرن برادر زاده خود دیگر همراهان روان نمیشود چون بدر ازه جویی راجه میسرد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر فانه گویند داس که فضل بخانه راجه بود میفرمید و خود بچنان سوار بر سر در ازه میابند آن پیاده های درون خانه گویند داد و در آمده چندی سر بر اکه بطريق محاذلت و چوکی بیدار بودند در تئمشیر کشیده بیکشند در اثنا سه این نزد خود گویند داس بیدار می شود و مضرط رانه شمشیر خود را برداشته از پیک طرف خانه بر می آید تا خود را به چوکید اران بپرون خانه رساند آن پیاده های چون از کشتن چند نفر فارغ نمیشوند از جمله برآمده شخص و بس گویند داس میگنند درین اثنا با در بین خورند و کار اور ا تمام میسازند پیش از آنکه خبر کشتن گویند داس شخص بکشن سگه رسیده بینایانه از اسپ پیاده شده بدر دن چویی مده می آید بحر خند مردم او اضطراب میگند که پیاده شدن لائق نیست اصل لاگوش بخون نمی کند که اگر اندک زمانی دیگر توفت پیکر و خبر کشته شدن فیلم بد و میسره بچنان سواره مکن که کار ا تمام ساخته سالم دار آزاد بگرد و چون قلم تقدیر پرداش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن رهاداران اهدای جه که در درون محل خود بدار شور و خون غما

مردم بیدار نیشود و به دروازه خانه خود بر بنه شمشیر سے درست نمی باشد مردم از اطراف و جانب خبردار شده بین مردم کو پیاده شده اند و دندن تجویز شوند پیاده شده ها معلوم که چه مقدار کس بودند مردم راچه از حد شمار بسیار بدن بحریک از مردم کش سلکه ده کس را بروی شوند بجهلا کش سلکه دبرادر زاده او کن چون برابر خانه راچه بیرون مردم بجوم آورده هر دورای سکنی کش سلکه بفت زخم دکن نه زخم برسی باز همگی درین معزکه شخصت و شمش نفر از طرفین پر قتل دری آیند از طرف راچه سی نفر و از جانب کش سلکه سی و شمش نفر چون آفتاب عالم تاب سرزد و عالم را ببور خود منور ساخت این قصیمه بر دست کار او فتا در راچه برا در دبرادر زاده و چنان نوکری که از خود غریز نزدیک است کشته دید و ماتقی مردم متفرق هر کس بجایه بدر فتنه این خبر در بجکر هم رسید حکم کرد که کشتیار انبوی که رسم آنهاست بسوزند و تحقیق این قصیمه باقی نمایند آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بتوئی بوده که توشه شده و هاز خواست دیگر نداشت و هشتم میران صدر جهان از دلن خود آمده ملازمت نودیک صد هزار گذرانید و را سے سورج سلکه به خدمت دکن مخصوص گشت بک جفت مردارید بر اسے گوش ادو پرم نرم خاصه مرحمت نودیک صد هزار گذرانید و را سے سورج سلکه به خدمت دکن مخصوص گشت شش صد سوار اضافه نودم که پنج هزاری فات و دو هزار سوار پاشد در همین روز کن بجاگیر خود خصت یافت اسپ و فیل خاصه با خلعت و عقد مردارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خیر مرصن که بد و هزار روپیه تمام یافته بود با مرحمت نودم از روز ملازمت تا هنگام مر جمیع اپنکه از نقد و خبیس و جواہر و مرصع آلات بادعه ایت کردم دو لیک روپیه و لیک صدد دده راس اسپ و پنج هزار روپیل بود و سه آنچه فرزند خرم به دفعات بد و راوه است و بسیارک خان سزادی را اسپ و فیل عنایت نوده به همراهی اد منفر ساختم دیفعه سخان بانی بر ایام یغام نودم راچه سورج سلکه نیز ب وعد دو ماه بوطن خود خصت حاصل نوده بیست و هفتم پانصد خان مغل که از امر اسے تدبیم این دو لیست بود و دیست جهات پسر دراد اخراجین باه خبر رسید که دار اسے ایران پسر کلان خود صنی میرزا را به قتل رسانید اینکه باعث هجرانی تمام گشتند چون تحقیق نوده شد گفتند که در ش که یکی از شهرهای مقرر گیلان است پس بسیار نام غلامی حکم فرمود که صنی میرزا را اینکه غلام ذکر و قلت یافته در صبلح نهم محرم سنه هزار دیست و چهار که میرزا از حمام برآمد و متوجه خانه بود بد و زخم شمشیر خیلی کار او را تمام می سازد بعد از گذشت سن بسیار اسے از روز که جسد او در بیان آب دلگی بود شیخ بهار الدین محمد که بدانانی و پارسانی معروف و مشهور آن دیار است و شاه را با وعیده تمام این سخن را اطمینان میکند و خصت برداشتن گرفته نعش اور را بر دلیل که گور خانه آباد و بعد اد ایشان است بیفر رسید هر خنده از متعددین ایران تحقیق اینکه نودم پنج کس حرف نه گفت که خاطر ازان نسلی گرد چه فرزند کشتن را توی بیبیه باید تاریخ آن بزمایی نماید در غره تپراه یک زنجیر فیل رجیت تمام بالا پر پر میرزا را هم مرحمت نودم و به سید علی باه به نیز یک زنجیر فیل عنایت

شد بسیار خوبی خواسته شد که خواجه حسین خوشی گری و دو قایع فوبی صوبه بهار تقدیر گشت و در خصت یافته خواجه عبده الطیف توشن بیک را فیل و خلعت داده بجا گذاشت نهادن و زنگ ماه مذکور شمشیر مرصع بخان دوران و خبر سمعت آمد اداد دل دجلاله افغان که طلاقه در سبقتند هم امانت خان بر تهدیر گفایت تعین شد چون تقرب خان اراده آمدن درگاه را شدت بند رفرم کور از دغیر شد درین روز در کاخ مرصن بفرزند پروردی فرستادم در یحیی یحیی میشکش خانخانان از نظر گذشت از همه خوبی پیش داده بود جواہر مرصع آلات کسره قطعه لعل دیک صدد و سه دانه مردارید دیک صدد پیشوت دودخیمر مرصع دلگلی مرصع بیاقوت دمدارید دصرایی مرصع دشمنیش میش دلخیل دیک صدد عرض دیک صدد پیشوت دودخیمر مرصع دلگلی مرصع بیاقوت دمدارید دصرایی مرصع دشمنیش میش دلخیل دیک صدد عرض دیک صدد پیشوت دیک صدد پیشوت دیک صدد پیشوت شهزاد خان نیز پیش زنخیز بیک

هر ششم بردار و ساده و پانزده زنجیر فیل دیک راس اسپ که یا لش نیز مین میرسد تیر نظر داده میشکش شهزاد خان نیز پیش زنخیز بیل و سی صدد عدد پارچه از هر قسم بود نظر گذشت در هشتم جو شنگ را بخطاب اکرام خانی سرفراز ساخته بوز افراد که از راجه زاده یا امیر عرب به بناه بود و از خودی باز بخدمت حضور قیام می نمود او را به شرف اسلام شرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت او پیا سے دلیلت فاهم کشته بود راحی دایت پدرش با عنایت نموده فیل محبت کرد خصت وطن فرمودم یک زنجیر فیل بجهانگیر قلی خان عنایت نموده فرستاده شد بیست و چهار مردم چلت سنگه دل دکنور کرن که در سن و داده سالگی بود آمده ملازمت کرد و اعرضه است پدر کلان را نام امر سنگه دپر خود گذرانید خیلگی آشامنجات و بزرگ نارگی از چهره او ظاهر است در خلعت و دلخیل خاطر اور اخوش ساخته بمنصب مرزا علیسی تر خان و در صدی ذات افزوده شد که هزار درصدی ذات و سی صد سوار بوده باشد در از اخر همین ماشیخ حسین روحیله را به خطاب مبارز علی سرفراز ساخته بود مقرر خصت جاگیر نمود بخوشان میرزا شرف الدین فات کاشغری که در نولا آمده سعادت آستان بوسی در باغتند و هزار درب مرحمت شد در پیغم امر داد بمنصب راجه تحمل که هزار دیانصدی ذات دیک هزار دیک صد سوار بود پانصدی ذات دیک صد سوار افزوده شد در هشتم گیشو مارو که به سرکار او دلیل جاگیر را شدت و به داسطه شکوه صاحب هو به آنخا برگاه طلب داشته شده بود آمده ملازمت نمود هزار زنجیر فیل میشکش گذشت بیان اشتیاق ویدن فرزند خان جهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق همات صوبه دکن هم یکرتبه آمدن او ضروری بود اور اطمینیده بودم روز سه شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود یک هزار دیک هزار دیکه ندر و چهار قطعه لعل دیست و اند هزار پیک قطعه زمره دچول گشته مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه بود بطريق میشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بهره متبرک ایشان رفت

ما نصف شب در انجا گذرانیدم و خدام و صوفیان و جدای دجالان نووند بقدر خدام زرها بودت خود دادم همچنان شش هزار روپیه نفت و یک صد قوب کرته و هفتاد سیخ مردارید و مرجان دکر با غیره داده شد عما سنگ پسرزاده راجه مان شنگ رانخطاب را جانی سرفراز ساخته نقاره دلکم عنایت نودم در شانزدهم یک راس اسپ عراقی از طول بد خاصگی یک اسپ و یک بهمه باست خان محبت شد و نوزدهم فیل بجان عظیم عنایت شد و بستم بر منصب کیشووار دکه و دیگر ای دیگر دوست سوار افتاب شد و به خلعت سرمه بایی یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزاری و دو صدی ذات و شش صد سوار بود دو صدی ذات دسوار افزوده شد در بیست و دوم میرزا راجه بهاء سنگ نجحت آن بیرک و طلن قدیم آنهاست با افتخار میخواست کشیری خاصه عنایت نودم در بیست و پنجم احمد گلخان کرد فلجه رتھبیور محبوس بود لازمت نوده تفصیرات ادبیات سبق خدمت بعفو مقردن گشت در بیست و بیستم مقرب خان از صوبه گجرات آمده ناز است ندو دیک و یک تنفعه تختی در صعکند ایند بر منصب سلام اهدی عرب پانصدی ذات دسوار افزوده شد که ده هزاری ذات دنیا و یک صد سوار باشد در اول ماه شهر و بر منصب های جمعی که به خدمت دکن بیرون شده بین موجب افزوده شد بر منصب مبارز خان سی صد سوار که هزاری ذات دسوار باشد و ناہر خان نیز به هزاری ذات دسوار سفر از گردید و لادر خان با اتفاق سی صد دارس فراز شد که ده هزار و پانصدی ذات دسوار باشد و سنگی خان را دو صد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و هزار سوار ساخته گرد صریح بیال بهشت صدی ذات دسوار ممتاز گشت راهت خان قیام خانی بجهی منصب از اصل و اضافه سرمه بگردید یادگار حسین به هفت صدی ذات و پانصد سوار اقیان پافت کمال الدین پسر شیر خان را بهمین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید عبد الله بازد افزودم که از اصل و اضافه هفت صدی ذات دسی صد سوار باشد در بیستم ماه مهر نور چهانی که شش هزار و چهار صدر دیگری شد به مصطفی یک فرستاده دارای ایران محبت نودم و پنج قلاده چیته به قاسم خان حاکم بنگاذه محبت نویم میرزا مراد پسر کلان میرزا رسنم در دوازدهم همین ماه بخطاب اتفاقات خانی سفر از گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوه های اطراف تاں را ناساگر و کناره های آذرا چرا غان نمودند خود به نماشانه آن رقیم عکس چرا غمایه در آب او قناده عجب نموده داشت پیشتر آن شب را با مردم اهل محل در کنار تاں نمود که این ده روزه بخته همیز را جمال الدین حسین که به ایمی گری بجا پور فته بود آمده ملازم نمود سه عدد انگشتی که نگین یکی از آنها عقیق مینی بود در غایت لطافت و سپرایی که از خوب عقیق مینی بآن خوبی کم دیده شده است نیز در آور دعاوی خان سید کیمی نام شخصی را از جانب خود پیراه میرزا نموده از فیلان معه برآق طلا و نقره و اسپان عربی و جواہر صرع آلات و اقسام آتشی که در آن ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرض داشته که آورده بود از نظر

گند ایند و همچنان روز مجلس ذر ششمی نیز منعقد گشت در بیست و ششم مصطفیه بیانی خوشت بافت سوای اینکه در مردم خداست با او محبت شد و بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب کنایت که آورده بود محبت تامه شعر برگمال دوستی نوشته شد در چهاردهم ماه مهر منصب میر چال الدین حسین که در هزاری ذرات و پانصد سوار بود چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت و نیجم عابات خان به همراهی خان جمان که به خدمت دکن نامزد شده بود به ملاحظه ساخته که محبت او اخْتیار نموده بودند خوشت بافت خلعت و خبر مرعی با پھول کثاره و شمشیر خاصه و قیل سر بلند گردید در نیم خان جمان مخصوص گشت و خلعت و تاده خاصه داشت رامه بازین دهیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم در چهل نارنج هزار دهفست صد سوار از تابستان عابات خان را حکم شد که دو سپه در سه اسپه تنخواه و هند مجوع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن نیعنی یافشندسی صددسی نفر منصب دار و سه هزار احدے درین منصب سوار از یاق و سه هزار افغان دل زاک بود که همگی سه هزار سوار بوجو دشود باسی لک و روپیه خزانه توپ خانه مستند و فیلان خنگی به خدمتند که متوجه شدند هر منصب سر بلند را پانصدی ذات و دو بیست و شصت نفر سوار افزوده شد که در هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد پانچ براور زاده قلعه خان به منصب هزاری ذات و هفتاد سوار از اصل داصافه سرفراز گشت بر منصب راجه کشن داسی هم پانصدی ذات اضافه نمودم حسب الاله اس خان جمان منصب شهباز خان نودی که از تعینات دکن است از اتعلی داصافه ده هزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دو بیست سوار پانصب دزپرخان افزوده شد و منصب همین دکن است که پسر میرزا است هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل داصافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاری دیگر بر ذات میر چال الدین چهل پسر میرزا است هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل داصافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاری دیگر بر ذات میر چال الدین چهل و پانصد سوار افزوده اور ایمه منصب دلاسی نیمه هزاری دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در نوزدهم راهی سوچ سنگه با پسر خود که بولن خدمت شده بود آمده ملازمت کرد و یک صد هزار روپیه نذر گذرا نماید بسید کبیر فرستاده عادل خان یکس عده هزار نور جهانی که پانصد توپ و ذرن داشت مرحمت نمودم در بیست و سوم نوزدهم فیل از فیلان که فاهم خان از فتح دلایت کوچ و فتح کم و زینه اران او روپیه بدست آورده بود نظر گذاشت و داخل قلعه ایشانه ای خاصه شریفه گردید در بیست و ششم ارادت خان به منصب میر سامانی و معمد خان به خدمت نجاشی گزی احمدیان و محمد رضا بے جابری به نجاشی گزی صوب پنجاب دو افعه نویسی آنجا سرفرازی پانصد سیده کبیر که از جانب عادل خان بحیث التمام عفو تفصیرات دینداران دکن و تعداد بازگذاشتن قلعه احمدیگرد و لایات باشناهی که با افاده بخشش مقدس از تصرف اولیا سے دولت فاہر برآمده بود به طازمت آمده بود درین نارنج خدمت شد خلعت فیل و اسپه یافته روانه گردید چون راجه سنگه که چو ابه در دکن و ذات بافت بافت رام راس پسر اور این منصب هزاری ذات و

چهار صد سوار سفر از ساختم در چهار ماه آبان به سیف خان با رایه نقاره هر چیز شد و بمنصب اوسی صد سوار اضافه نوادم که هزاری  
نداشت و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ رایه مان را که در قلعه گوایمار و نبند بود به حفاظت مرتفعی خان خلاص ساخته منصب  
اور با برقرار داشته به خدمت قلعه کانگره تردخان مذکور فرستادم حسب الاتصال خان دوران بمنصب صادق خان سی صد سوار  
اضافه حکم شد که هزاری ذات رسوار باشد میزرا علیسی ترخان از دلایت سنبیل که به جاگیر او مقرر بود آمده طازمت کرد و یک صد صر  
ندر گذر اینید در شانزده هم رایه سویچ سکو به خدمت دکن خصیت شد و سی صد سوار بمنصب او اضافه کردم که هزاری ذات و سه هزار  
وسی صد سوار بوده باش خلعت و اسپ پانجه روانه گردید در همین حکم منصب میزرا علیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات  
دشست صد سوار مقرر ساخته خلعت و قبیل محبت نوادم و به دکن خصیت پافت در همین روزهای بجزوت چین قلچ بدبخت از مضمون  
عرضه داشت جهانگیر قلی خان مسموع گشت بعد از فوت قلچ خان که از بنده های قدمیم این دولتبدومن این بی سعادت راعنم  
کلی نموده از امر اساختم و شل جو پور و لانی رایه جاگیر او مقرر داشتم و دیگر برادران دخوشان اور رایه همراه او ساخته همراه رایه نیابتی او  
دادم لاموری نام برادری داشت در غایت بی اندامی و شرارت نفس به من رسید که بنده های خدا از سلوک او در عدای اند احمد  
فرستادم که اور از جنپور بیارند برسیان احمد بیهی و با عشی و ایمه بر چین قلچ فلکه کرد و بخاطر میگزد رایه همراه گرفته  
بیان زیند اران میر داین خبر چند روز پیش ازین رسید و تعجب نام دست را در محله هزاری داری دارد و با عدو دوستی  
میگذراند نما آنکه خبر رسید که به دلایت چوست در آمد بجهت آتفاق زیند ار آنجاروزی چند رمان نواحی میگذراند چون این خبر سه  
به جهانگیر قلی خان میر سرچناری از مردم خود میفرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیارند بخیر در رسیدن اور ابد است آورده اراده میکنند  
که به جهانگیر قلی خان رسانند در همین اثنا چهارم داصل میگرد دچناری که با او همراه بودند همین تقریر گردند که چند روز قبل ازین بیاری  
هم رسانیده بود و آن بیاری اور را کشت و این مقداره تیز مسموع گشت که خود به قصد نموده باشد نایدین حال اور رایه نزد جهانگیر قلی خان  
نمیاد رنگه بهر تقدیر حسید اور را با فرزندان و خدمتگاران که همراه داشت به آله آباد آوردند اگر زرهاست اور اضافه ساختند در زینداران  
از وگرفته بودند حاشا که نمک شل این نوع روی سایه ایان رایه چین عقوبها گرفتار نه کند

از پس فرضی که بود بر احمد	فرض بود حق ولی اللهم
در بیست و دوم حسب الاتصال خانه دستان بمنصب نادعلی میدانی که از تعینات نیکش بود و نیست سوار افزوده شد که هزار و	

پانصدی زادت و هزار سوار باشد. و شکر خان را که دو هزاری زادت و نصید سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحبت شد درست و چهارم  
مقرب خان را که سه هزاری زادت و دو هزار سوار بود پنچ هزاری زادت و دو هزار و پانصد سوار تقریباً داشتم + در همین روزها قیام پسر  
شاه محمد قند عماری که از امراء زاده های بود و خدمت فراری داشت بخطاب خانی سفر زاده در پنجم ماه آذر خبر مرضع بد ارباب خان عتل  
شد بدست راجه سازگاری خلعت بجهت امر اسے و کن مرحبت نبودم چون از صفیر خان حاکم کشیر بعفنه مقدرات مسموع گشت  
اور از حکومت آنجا مغول ساخته احمد بیگ خان را بنا بر سبق خدمت نو اخذه به ماحب صوبگی ولایت کشیر سرفرازی بخشیدم و  
منصب او را که دو هزار و پانصدی زادت و هزار و پانصد سوار بود برقرار داشته به کر خبر مرضع دخلعت انتیاز یافت درست شد.  
بدست انتظام خان خلعت رستانی به فاسیم خان حاکم بنگار و امراء تعینات آنجا فرستادم پیشکش مکنی والد انتیار خان که یک نجیب  
فیل و چهارده راس گوش و پاره افشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مردم خانی متاز گردیده دیانت خان را که در  
قلعه گواهیار بود حسب الالهای اعتماد الدلیل طلب داشته بودم سعادت کو نشیانی ایشان او که بقیدار بینه درآید بود بدرست  
شد. در پیور لخواجه هاشم ده بندی که در ماوراء النهر امریز سلسله درویشه گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت باشان اعتقاد تمام است  
بدست یکی از دریشان سلسله خود کتابی مبنی بر اطمینان عاگوئی قدیم و نسبت و اخلاص آباد اجداد باشی درمان با فرجی و کمان  
فرستاده بودند و بینی که حضرت فردوس مکانی بجهت خواجهی نام عزیزی بهم ازان سلسله در سلاک نظم در آورده بودند و مصراج اخراج

خواجهی را بد. و ایم و خواجهی را بد. و ایم

در این کتاب درج بود ما هم در برابر این کتابت سطرے چند بـ قلم خاص مرقوم ساخته این ربانی را در بدهیه گفتہ با هزار صور جهانگیری  
به خواجه نمذکور فرستادم

ای نمک مراعتر تو بش از بیش است	از دولت یار بودت ای درویش است	چند انکه زمزده ایت دلم شاد شود	شاد بیم از آنکه بطفت از حد بیش است
--------------------------------	-------------------------------	--------------------------------	------------------------------------

چون نفر بوده بودیم که این ربانی را از هر که طبع علمی داشته باشد بگوییم بسیح از زمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهی در پیش	هر خطه گنیم یاد دریشان بیش	اگر شاد شود زمادل بک درویش	از راشمیریم حاصل شاهی خویش
-----------------------------	----------------------------	----------------------------	----------------------------

هزار نفر دیگر به جایزه و مصله این ربانی بچشم نمذکور عنایت کردم در هفتم ماه دی که از سپر بجزکه بازگشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک

شکار شد. در هیئتیم بیرسیران آمده ملازمت نموده محملی از احوال او را سلسله او مرقوم میگردید از جانب پدر پسرزاده بیر غیاث الدین
--

محمد بیرسیران ولد شاه نعمت الله ولی است در دولت سلاطین صفویه غرت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب تبریزی خود
---

جانس خانم را به شاه نعمت الله داد و از مشیخت و مهایت به نسبت داده و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب ما در دخترزاده شاه آسمیل خوبیست بع. از نوت شاه نعمت الله پسر او بر غیاث الدین محمد میرمیران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خانواده سلطنت عطیت را به پسر کلان او عقد نشاند و ختر شاه آسمیل نمود که را به پسر دیگر شیرخیل احمد داد که میرمیران ازو قولدشده میرخیل الله نمود که نیفت و هشت سال قبل ازین ازدواج است نمود چون از سلسله مردم غرب و عظیم بود باحال او بسیار پرداختم و منصب و جایگزینی و غرفت اور امور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد از آنکه اگر مقام خلافت شد بازدک مدنی به سبب افزای خود در آن انبه او را بیماری اسهال کرد. روئید از در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین پسر داز فتن او آز زده خاطر شدم بازگذاشتارے اور از نقد و جنس فرمودم که بفرزندان او که در دایت بودند رسانیدند در نیو لا میرمیران که در سن بست و دوسالگی فلندر و در دیش شده بود شے که اور اور راه نشانه خود را در اجیر بار سانید. جمع کافت باشند خاطر و پرشانه باطن و ظاهر اور اصلاح و تدارک نموده بمنصب پیزاری ذات و چهار صد سوار سر فراز ساختم و سی هزار درب نقد با عنایت کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازده هم ظفرخان که از صوبه داری بهار تغیر یافته بود آده ملازمت نمود و یک صد هزار گذرا ز دسته فیل پیشکش نمود در پانزده هم دی بمنصب فاسکم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار بیاش. چون از دیوان و خوشی بنگاره که حسین بیگ و ظاهر بیاش خدمت پنده پنه ب نوع نیام مخلص خان را که از بنده همای معتمد این درگاه بود به خدمات نمود که تیعن نموده شد منصب اور ادو هزاری ذات و هفت صد سوار متقره داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض نکرید ب دیانت خان حکم فرمودم در بست و پنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد تا سال حال که سفیش بیست و چهار سالگی رسیده و گذ خدا اینها کرده و صاحب فرزندان شده اصلاح خود را به خوردن شراب آموده نمود ساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده و با دشاهزادگان شراب خورده اند امر وزر که روز جشن وزن نست بتو شراب میخوران یهم و خصت پیده شدم که در روز نیاچه جشن و ایام نوروز و مجلسها بزرگ میخورده باشی اما طبقه اعنه ایل مرعی داری که خوردن باندازه که عقل را نائل کند دانایان رواند اشته آند و بیاید که از خوردن آن غرض نفع و فائدہ باشد. دو علی که بزرگ طبقه حکما و اطباء است این رباعی را بنظم درآورده.

می دشمن است و دوست ہو شیار	اندک تریاق و پیش زیر مار بست	اور بیاوش مفتر انگز نیست	اور اندک امنیت بسیار است
ب میان لغه بسیار شراب با واده شد من تاسن پانزده سالگی نخورد بودم مگر در ایام طفویل است که دو سه مرتبه والده و انگهای من تقریبا			

خلال اتفاقاً دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده متقدار یکساخونه آنسم به گلاب و آب آبنخته برای دفع سرد دار و گفته مرا خورانیده باشدند و در این یام که از دوسته والد بزرگوارم بجهت دفع فساو افغانستان و سفت زنی در قلعه امک که بر کنار آب بیلا ب واقع است نزول اجل اداشت روزی بعزم شکار پیشتر میگشتم چون ترد و بسیار واقع شد و آشما رماندگی ظاهر گشت استاد شاه قلی نام توپخانی نادری که مسراه بپیچان محظی بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود و بنی گفت که اگر یک پیاله شراب نوشیان فرامینید دفع ماندگی و کسانی خواهد شد چون ایام جوانی بود و چنین است مانند باز تکا ب این امور به نموده آنده از فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت گرفت نمک پیار حکیم مقدار یک پیاله شراب نمک شیرین فرمه در شیشه خرد فرستاد آنرا خوردم کیفیت آن خوش آمد بعد ازان شروع در شراب خوردن کردم در دنی از فرزندم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتیم رفته در مدت نه سال به بست پیاله عرق و داشته کشید چهارده در در فرماقی و شب خورده بشد و زدن آن شش سی سند و سیان که یک دینم من ایران باشد و خورش من در این ایام مقدار یک مرغ بانان و ترب بود در این حال سمجھیم را اقدرست برع من نبود کار بجای کشید که در خماره باز بسیاری رعشی داشتند و زیدن دست پیاله خودنمی تو ایستم خورده بلکه دیگران می خورانند نه تنها آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از گمال اخلاص و نهایت دلسوزی بے جایانه بمن گفت که هم‌احب عالم بدهن روشن که شما عرق نوش جان میکنید نعوذ بالله ما شاهد دیگر احوال بجای ساختن که علنج پدر بناشد چون سخن او از خیراندیشی پرده جان شیرین غزراست درین اثر کرده من ازان تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را به خوردن فلوینیا اند اختم هر چند در شراب پیکاسنیم بر فلوینیا می افزدم دز فرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند چنانچه در جهله شراب انگوری و یک مجش عرق پده باشد هر روز از چندین خوردم چیزی کلم نموده در مدت هفت سال پیش پیاله رسانیدم و زدن هر پیاله شهرده مثقال دیک پادا الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده بیشود و ازین نه کم بیشود نه زیاد در شب میخورم مگر در روز پیشنهاد چون روز جلوس مبارک من سنت و شب جمعه که از شبهاست مبارکه ایام هفتاد است در روز متبرک در پیش دارد به ملاحظه این در چیز در آخره است روز میخورم که خوش نمی آید که این شب به غفلت لذرا نمایه در اداره شکر منعم حقیقی تقصیر رود در روز پیشنهاد در زیک شنبه گشت هم‌نمی خورم در پیشنهاد چون جلوس مبارک من واقع شده در روز پیشنهاد که روز ولادت والد بزرگوار من سنت و این روز را بسیار تعظیم میکردم و غزیرید اشتد و بعد از چند گاه فلوینیا را باییون بدیل ساختم اکنون که عمر من به چهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد از گذشت هشت سرخ پنج گهری از روز دشنه سرخ بعد از یک پیش شب میخورم و خنجر رصم پسر متقدار علی به عبد الله خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش فاسیم خان به خطاب خانی سفرنامه